

تحصن در اینترنت

شماره ۷ (در پاسخ به تحصن 6)

مصدق بت نیست - مصدق الّهی مقبول نیست؛

مصدق به تعریف و تمجید ما نیازمند نیست؛

این ماییم که باید «راه مصدق» را

بشناسیم و پیش رو نهیم

چند روز پیش، یکی از جوانان در آشنا و مبارز اهوازی ضمن ارسال یک پیام از طریق ای میل (email) به این تحصن پیوست. او در آن پیام دو مسئله را گوشزد نمود. یکی این که:

سمبل کردن و بردن نام یک مبارز (منظور مصدق است) که اکنون نیست و به مبارزات نسل قبل تعلق دارد نمیتواند بعنوان رهبر مبارزه این روزها معرفی شود بلکه باید تجربه و افکارش ترویج شود یعنی حضور بدون نام داشته باشد.

و دوم ضمن تعریفی از دموکراسی سوآلی اینچنین مطرح کرده بود:

از طرف دیگر دموکراسی یعنی شرکت همه در حکومت. آیا شما میپذیرید که در حکومت ایده آل شما هم خامنه ای هم رجوی و هم رضا پهلوی حقوق یکسان داشته باشند. من این برابری را از نوشته های شما نیافتم.

در پاسخ به تحصن 6

سلام به هم میهنان عزیز و آن دانشجوی بیدار اهوازی!

می خواستم درباره ی پرسش دوم چیزی بنویسم اما خاری که از پرسش نخست به چشمم فرو شده بود مرا به پاسخ کوتاهی درباره ی پرسش نخست هم واداشت. دوست عزیز، یک گفته یا ضرب المثل فارسی می گوید: «تا نزد ما بود نامش سنجد بود وقتی به دست دیگران افتاد غیبیه بادام شد.» هرچه ما داریم کهنه است و دوره اش گذشته است، اما آنچه مال دیگران است بهترین است. وینستون چرچیل سیاستمدار انگلیس بزرگ است و هرگز تاریخ نویسان خودی و بیگانه او را زیاد نمی برند درباره ی او کتاب ها می نویسند و گفته های او را هر چند بیراه و بی ربط هم که باشد سرمشق قرار می دهند ولی دکتر مصدق که چرچیل را علی رغم قدرت نظامی و شهرت سیاسی اش در عرصه ی بین المللی شکست داد مربوط به نسل گذشته می شود و نمی تواند راهنمای ما باشد. درباره ویلیام شکسپیر هزاران کتاب و تفسیر می نویسند اما خیام، مولانا، حافظ و دیگر افتخارات ایران را کهنه و بی ارزش می شمارند. در آزدگی و صلح دوستی، گفتار کدام فیلسوف و متفکر غربی در عمق و زیبایی با این گفته حافظ قابل مقایسه است؟: «آسایش دوگیتی تفسیر این دوحرف است - با دوستان مروت با دشمنان مدارا» و زندگی مصدق بر همین شیوه استوار بوده است. اما درباره ی دموکراسی و برداشت های دوستان ما از این واژه ی زیبا و دلفریب فرنگی.

پیش از آن که به گفتمان دموکراسی بپردازم باید بگویم که خامنه ای، رجوی و رضا پهلوی موقعیتی دارند که در مقوله ی دموکراسی جای نمی گیرند. چون دموکراسی به مفهوم تازه ی آن (نه آن مفهومی که در یونان باستان وجود داشته) برای از بین بردن امتیازهای اشراف و طبقات ممتاز پدید آمده است. گوهر دموکراسی برابر حقوقی شهروندان است، آن هم بر اساس قوانینی که شهروندان تصویب کرده باشند و خود را ملزم و متعهد به اجرای آن بدانند. من و شما وقتی باهم گفت و گو می کنیم و قوانین مشخصی را درباره ی دموکراسی در نظر نداریم و سخن از دموکراسی می رانیم، بیشتر می خواهیم بگوییم که ما از لحاظ نظری تأکید بر احترام به آزادی دیگران داریم و برابری شهروندان را آرمان خود می دانیم. در گفتار ما قانونی وجود دارد و کسی هم ملزم و یا متعهد به اجرای آن نمی باشد. مطابق قوانین کشور های پیشرفته کسانی که جنایتی

برضد جامعه و قوانین آن مرتکب شوند برابر همان قوانین دموکراتیک محاکمه و برای مدتی از امتیازات مدنی و اجتماعی محروم می شوند.

واژه ی دموکراسی از یونانی گرفته شده و برابر لغت نامه ی فرانسوی روبر (Robert, Paris, Le Petit 1973, p.438.) نخستین بار در مباحث مربوط به آزادی های اجتماعی در دوره ی رنسانس در سال 1361 بکار گرفته شده است. این واژه در اصل از دو واژه ی demos به معنی مردم و kratos به معنی قدرت یا نیرو ساخته شده است. پس در واقع دموکراسی به معنی **قدرت مردم یا مردم سالاری** است. همان گونه که آریستوس به معنی بهترین ها و یا طبقه ی ممتاز بوده و واژه ی آریستوکراسی به معنی شیوه ی اعمال قدرت طبقه ی اشراف است.

در دوره ی رنسانس با رشد و توسعه ی دریانوردی و در نتیجه، بازرگانی و صنعت و دسترسی اروپائیان به ثروت های مستعمرات و قاره ی آمریکا، شهرنشینی به شیوه ای تازه پدید آمد. در شهرها انجمن ها، صنف ها، گروه ها ی اجتماعی و بنا بر نیاز شیوه تازه ی شهرنشینی و نهادهای شهری سازمان یافتند. در این شیوه ی تازه ی زندگی شهری مردم خود را در کنار یکدیگر و برابر یکدیگر می دیدند. در شهرها هزاران پیشه ور، ده ها هزار کارگر و کارمند زندگی می کردند. بانکداران و بازرگانان از اشراف و زمین داران، اهمیت بیشتری یافتند. در پی انقلاب کبیر فرانسه اعلامیه ی حقوق بشر نوشته شد و قوانین تازه ای برای اداره ی نهادهای حکومتی بوجود آمد. این قوانین از طرف مردم و برای مردم نوشته شد. امتیازها ی اجتماعی پادشاهان، کلیسا، کشیش ها و اشراف از بین رفت و حکومت مردم در اختیار مردم قرار گرفت و به آن نام دموکراسی نهادند. انواع حکومت ها و شیوه های پیش از این دوره را حتی اگر بسیار عادلانه یا مردمی هم بوده باشند، نمی توان دموکراسی نامید. یعنی شیوه ی حکومت کورش، شیوه حکومت اشکانی و مجلس مهستان آن دوره و حکومت اسلامی عمرو علی که مردم با خلیفه روی زمین می نشستند و تسبیح می انداختند، دموکراسی نام ندارد. دموکراسی واجد رشد اجتماعی شهروندان، سازمان و ساختار اجتماعی - اقتصادی و دولتی ویژه ای است.

لغت نامه ی روبر در همانجا می نویسد: «دموکراسی؛ نظریه ای سیاسی است که بر طبق آن قدرت یا سروری از آن تمام مردم است (اغلب به شکل جمهوری)، نوعی سازمان سیاسی است که در آن همه ی مردم می توانند اعمال رأی یا قدرت کنند، به نوعی حکومت گفته می شود که بر اساس اصول مردم سالاری سازمان یافته باشد.»

دائرة المعارف وبستر (Webster's Encyclopedic Unabridged Dictionary, Portland House, New York, 1989, p.384.) هم کم و بیش همان تعریف را برای دموکراسی می دهد و می نویسد: «دولت منبعت از مردم، نوعی از حکومت که قدرت برتر و سالاری در آن به مردم تعلق دارد که یا مستقیم یا غیر مستقیم توسط نمایندگان مردم اداره می شود که از طریق انتخابات آزاد برگزیده می شوند. حکومتی که بر پایه ی برابری سیاسی و اجتماعی شهروندان بنا شده باشد.»

فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین) در زیر واژه دموکراسی می نویسد: «حکومتی که در آن قدرت عالی منبعت از ملت است و ملت اعمالش را هدایت می کند؛ حکومت مردم بر مردم.»

کسی که به شیوه ی حکومت مردم سالاری باور داشته باشد؛ دموکرات نامیده می شود. در اینجا یاد آور می شوم کسی که به سروری و صیانت یک یک شهروندانش باور داشته باشد، کشتن آن ها را روا نمی دارد، چون کشتن انسان، مغایر با صیانت انسان و مخالف دموکراسی است.

بنابر آنچه در بالا گفته شد، دموکراسی نوعی از حکومت است که بر پایه ی برابری سیاسی و اجتماعی شهروندان بنا شده است. یک تشکیلات سیاسی- اجتماعی است که بر قدرت و یا رأی شهروندان (افراد، احزاب، سندیکاها، انجمن ها و دیگر نهادهای مدنی) بنا می شود. معمولاً مردم با رأی خود مجلس شورای ملی یا پارلمان را بوجود می آورند، مجلس دولت و تشکیلات آن را برای اجرای اراده ی ملت بوجود می آورد. در چنین نظامی مردم درباره ی کلیه ی امور زندگی خود صاحب رأی هستند و حق تصمیم گیری دارند، از شهردار منطقه تا رئیس

جمهور توسط رأی آزادانه ی شهروندان برگزیده می شود. احزاب، سندیکاها، مذهب ها ، نهادهای مدنی و افراد گوناگون برداشت ها ونظریه های گوناگونی ازدموکراسی دارند ومجلس مؤسسان (که نوعی مجلس شورای ملی است) با یک تفاهم ملی ازمیانگین آن نظریه ها قانون اساسی مورد توافق ملت را می نویسد. تا زمانی که اقتصاد ملی رشد نکرده باشد، نهادهای آزاد ومستقل شهری پدید نیامده ومردم شیوه ی دموکراسی را از طریق نمایندگان خود به صورت قانون ننویسند وکسانی را برای اجرای آن نگمارند، دموکراسی درسطح نظریه باقی می میماند وهرکس به اندازه ی دانش وعقل خود آن را می فهمد.

چنانکه دیدیم گوهراصلی دموکراسی برابری اجتماعی وسیاسی شهروندان است. برابری اجتماعی وسیاسی، به این معناست که هیچکس هیچ حق یا امتیازویژه ای نداشته باشد وقدرت همه یک اندازه یعنی برابری رأی مخفی وبدون نامی باشد که درون صندوق انتخابات می اندازد. کسانی که امتیازویژه ای برای خود یا دیگران قائل هستند؛ ناقض اصول دموکراسی هستند. کسانی که بجای احترام به حق رأی شهروندان به زوراسلحه متوسل می شوند نیز اصول دموکراسی را نقض می کنند. هرکس حق دارد خودرا برای نمایندگی مردم ویا اداره ی مستقیم کشورش به عنوان رئیس دولت کاندیدا نماید. این مردم هستند که با رأی خود رئیس دولت ویا نمایندگان خود را انتخاب می کنند. نمایندگی مردم نمی تواند ارثی یا الهی باشد. پس بنا برآنچه دربالادرباره ی دموکراسی گفته شد؛ ولایت فقیه وحکومت اسلامی که به برابری حقوق شهروندان وآزادگی انسان باورندارد (ماده یکم تا سی ام اعلامیه حقوق بشر) مانند سلطنت با دموکراسی خوانایی ندارد ومغایران است. درجهان حکومت ها سلطنتی وجمهوری هایی هستند که ادعای دموکراسی دارند اما برخی از اصول دموکراسی وبرابری حقوقی شهروندان رازیرپا می گذارند.

اصول دموکراسی به صورت اعلامیه ی حقوق بشربه تصویب بسیاری از کشورهای جهان رسیده است ودولت های جهان موظف به اجرای آن هستند اما سازمان دهی حکومت براساس اصول دموکراسی به اختیارمردم هرکشوراست.

پایداربادایران برقرارباد آزادی

منوچهرتقوی بیات

استکهلم هجدهم اردیبهشت 1384 برابر هشتم ماه مه 2005 میلادی